

دکتر جان اسوالت، اشعیا، جلسه ۲۴، اشعیا ۴۹-۵۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر جان اسوالت است که در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا می باشد. این جلسه شماره ۲۴، اشعیا فصل های ۴۹ تا ۵۱ است.

بیاید با هم دعا کنیم. پدر، از حضورت در میان ما سپاسگزاریم. از توجه فعالیت به اینکه ما که هستیم و چه اتفاقی در زندگی ما می افتد، و رشد ما در تو، سپاسگزاریم. متشکرم.

از حضور روح القدس شما در اینجا برای تسریع ذهن و قلب ما سپاسگزاریم. ما دوباره از شما برای این کتاب فوق العاده سپاسگزاریم و دعا می کنیم که امشب برخی از ثروت های آن را برای ما باز کنید. به ما کمک کنید تا این ثروت ها را در قلب های خود به کار گیریم و انسان های بهتری باشیم، مسیحیان بهتری باشیم زیرا این ساعت را با هم گذرانده ایم. به نام شما دعا می کنیم. آمین.

ما به بخشی از کتاب، یعنی اشعیا، فصل های ۴۰ تا ۵۵، نگاهی می اندازیم. اولین بخش اصلی، فصل های ۷ تا «بود. اعتماد، اساس بندگی است. من اشعیا ۴۰ تا ۵۵ را با عنوان «فیض، انگیزه و وسیله برای بندگی ۳۹ نامگذاری کرده ام.

دیدیم که چگونه می توان فصل ۴۰ را به عنوان مقدمه درک کرد و مطالعه ی هفته ی گذشته ی خود را درباره ی فیض، انگیزه ی بندگی، به پایان رساندیم. خدا به آنها می گوید، نه، من شما را طرد نکرده ام. من توسط بت های بابلی شکست نخورده ام.

من از گناه شما شکست نخورده ام. در واقع، من از شما به عنوان بندگان برگزیده ام، شاهدانم در پرونده ای علیه بت ها، استفاده خواهم کرد تا ثابت کنم که من خدا هستم. این نوع فیض باید آنها را ترغیب کند تا به او اعتماد کنند.

این نوع لطف باید آنها را ترغیب کند تا زندگی خود را در خدمت به او فدا کنند. اما این یک سوال را مطرح می کند. خدا چگونه می خواهد این کار را انجام دهد؟ آیا او به سادگی گناه آنها را نادیده می گیرد؟ آیا او فقط طوری رفتار می کند که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است؟ من چندین بار به شما گفته ام، خدا نمی تواند چنین کاری انجام دهد.

این یک دنیای علت و معلولی است. اگر او علت و معلول را در یک جا معلق کند، همه چیز از هم می پاشد. بنابراین، سوال این است که چگونه خدا می تواند گناه آنها را نادیده بگیرد و آنها را به عنوان بندگان خود بپذیرد؟ به عبارت دیگر، فصل های ۴۱ تا ۴۸ در مورد نجات آنها از بابل توسط خدا صحبت می کنند.

اما در مورد گناه آنها چطور؟ او چگونه قرار است آنها را از گناهشان و بیگانی ناشی از آن گناه رهایی بخشد؟ چگونه قرار است آنها را به دوستی با خودش بازگرداند؟ قبلاً به شما اشاره کرده ام، اما بگذارید دوباره بگویم. در فصل های ۴۱ تا ۴۸، کاملاً واضح است که شما در مورد رهایی از بابل صحبت می کنید. خدایان بابلی، اشاراتی به بابل.

در فصل ۴۷ دیدیم که چگونه نتیجه ی تمام شکست های خدایان بابلی، تحقیر بابل است. حال، زبان رهایی در فصل های ۴۹ تا ۵۵ ادامه می یابد. رهایی از بندگی، رهایی از اسارت، رهایی به سوی خدا، از این قبیل چیزها.

اما هرگز از بابل نامی برده نشده است. بسیاری از مفسران خواهند گفت، بله، اما شما هنوز هم، تمام چیزی که واقعاً در فصل‌های ۴۱ تا ۵۵ در مورد آن صحبت می‌کنید، رهایی از تبعید است. من سعی می‌کنم امشب هفته آینده و هفته بعد، با بررسی این فصل‌ها، به شما نشان دهم که چرا فکر نمی‌کنم این درست باشد.

ما فقط درباره رهایی از بابل صحبت نمی‌کنیم. ما اینجا درباره سطح دیگری از رهایی صحبت می‌کنیم. بنابراین امشب، دوباره، برای اینکه از زمان موجودمان نهایت استفاده را ببریم، به سه فصل، ۴۹ تا ۵۱، نگاهی می‌اندازیم.

فصل ۴۹ آغاز می‌شود، ای سرزمین‌های ساحلی، به من گوش دهید، ای مردمان دوردست، توجه کنید. خداوند مرا از رحم، از شکم مادرم فراخواند. او مرا نام نهاد.

دهانم را چون شمشیری تیز ساخت. در سایه‌ی دستش، مرا پنهان کرد. مرا تیری صیقلی ساخت.

او مرا در ترکش خود پنهان کرد. او به من گفت: «تو بنده من هستی، اسرائیل، که در تو جلال خواهم یافت.» اما من گفتم که بیهوده زحمت کشیده‌ام.

من نیرویم را بیهوده و بطلالت صرف کرده‌ام. با این حال، حق من با خداوند و پاداش من با خدای من است. حال سوال این است که ما اینجا درباره چه کسی صحبت می‌کنیم؟ خب، می‌گوئید اسرائیل.

بنابراین، بدیهی است که مسئله، ملت است. آیا در این متن، از آنچه قبلاً خوانده‌ایم، چیزی می‌بینید که این موضوع را زیر سوال ببرد؟ اسرائیل در فصل‌های ۴۱ تا ۴۸ چگونه توصیف شده است؟ نافرمان. چه چیز دیگری؟ اوه، خدای من.

فکر کنم بالاخره باید رانندگی کامیون رو یاد بگیرم. به کامیون کوچیک بگیرم. آره.

بسیار خب. برگردیم به فصل ۴۲، آیات ۱۸ و ۱۹، ۱۸، ۱۹، ۲۰.

در مورد بنده چطور؟ مرگ، کور، نگاه نمی‌کند. آیه ۲۰. او چیزهای زیادی را می‌بیند اما آنها را رعایت نمی‌کند.

گوش‌هایش باز است، اما نمی‌شنود. آیه ۲۲. این قوم غارت شده و غارت شده، همگی در سوراخ‌ها گرفتار و در زندان‌ها پنهانند.

فصل ۴۹. من تیر صیقل‌خورده‌ای هستم که در ترکش او پنهان شده‌ام. مل می‌گوید که او مسیح خواهد بود.

بی‌شک حق من با خداوند و پاداش من با خدای من است. پس اگر این اسرائیل است، نوع دیگری از اسرائیل است. ادامه دهیم.

آیه پنجم. حال خداوند می‌گوید، آن که مرا از رحم آفرید تا بنده او باشم برای چه؟ یعقوب را نزد او برگردانید. ادامه دهید.

و اسرائیل را گرد هم آورید. حالا، یک دقیقه صبر کنید. اسرائیل چگونه می‌خواهد اسرائیل را گرد هم آورد؟ در واقع، آنچه ما اینجا به وضوح در مورد آن صحبت می‌کنیم، اسرائیل ایده‌آل است، کسی که برای اسرائیل خواهد بود، چیزی که اسرائیل هرگز نتوانسته به خودی خود باشد.

از شما می‌خواهم که به فصل ۴۲، آیات یک تا نه، نگاهی بیندازید. و متوجه می‌شوید. آیه شش، من خداوند هستم.

من تو را به عدالت خوانده‌ام. دست تو را خواهم گرفت و تو را حفظ خواهم کرد. تو را به عنوان عهدی، برای قوم، نوری برای امت‌ها خواهم داد تا چشمان کور را باز کنی، تا زندانیان را از سیاه‌چال، از تاریکی، کسانی که در تاریکی نشسته‌اند، بیرون آوری.

و اینجا در فصل ۴۹، آیه شش، برای روشن کردن چیزی است که تو باید بنده من باشی تا قبایل یعقوب را بر خیزانی و نجات‌یافتگان اسرائیل را بازگردانم. من تو را نوری برای ملت‌ها خواهم ساخت تا نجات من تا اقصای زمین برسد. برای این بنده، نجات اسرائیل، کار بسیار کوچکی است.

این بنده قرار است زمین را نجات دهد. باز هم، کاملاً واضح است که ما در مورد ملت‌ها صحبت نمی‌کنیم. حالا به آیه هفتم نگاه کنید.

دنیا چه واکنشی به این بنده‌ی حقیر و منفور نشان می‌دهد؟ سپس در آیات هشت تا دوازده، خدا با بنده صحبت می‌کند و ببینید که او چه می‌گوید که قرار است چه کاری انجام دهد. آیه‌ی هشت، من تو را حفظ خواهم کرد و تو را به عنوان عهدی به مردم خواهم داد.

دقیقاً همان چیزی که در فصل ۴۲ گفته شده است، برای تأسیس سرزمین، برای تقسیم میراث‌های ویران شده، برای انجام چه کاری؟ به زندانیان بگویید. حالا دوباره، می‌بینید، اگر اسرائیل در زندان باشد، اسرائیل نمی‌تواند به زندانی بگوید، بیرون بیا. بنابراین، آیه ۱۱، من تمام کوه‌هایم را به جاده تبدیل خواهم کرد و بزرگراه‌های من برپا خواهند شد.

بنگرید، اینها از دوردست‌ها خواهند آمد. اینها از شمال، از غرب، اینها از سرزمین سیان هستند. به فصل ۳۵. آیه هشت برگردید.

چه چیزی آنجا خواهد بود؟ شاهراهی، شاهراهی از تقدس. و آیه ۱۰ به ما می‌گوید چه کسانی در آن شاهراه گام خواهند زد. فدیة شدگان خداوند باز خواهند گشت و با سرود به صهیون خواهند آمد.

واضح است که این بنده نه تنها اسرائیل، بلکه جهان را به سوی خدا بازمی‌گرداند. این برای بازگرداندن مردم به سرزمینشان کافی نخواهد بود، مگر اینکه کاری در مورد گناهانشان انجام شود. در غیر این صورت، ما به سادگی در همان محصوره‌ای هستیم که قبلاً با گناه نابخشوده در آن بودیم.

حالا دوباره به آیه دوم نگاه کنید. او دهان مرا مانند شمشیری تیز در سایه دستش قرار داد. او مرا پنهان کرد.

او مرا تیری صیقلی در ترکش خود ساخت. او مرا پنهان کرد. اکنون از شما می‌خواهم که به فصل ۱۱، آیه چهارم نگاه کنید.

آیا کسی تکلیفش را انجام می‌دهد؟ به آیه چهارم نگاه کنید. او با عصای دهانش زمین را خواهد زد. با نفس لب‌هایش، شیران را خواهد کشت.

او دهان مرا به شمشیری تیز تبدیل کرده است. دقیقاً همین را می‌گوید، مگر نه؟ خب، فصل ۱۱ به وضوح درباره مسیح است. پس این بنده کیست؟ این بنده، مسیح است.

این ملت اسرائیل نیست. این اسرائیل ایده‌آل است، کسی که برای اسرائیل چیزی است که اسرائیل هرگز نمی‌توانست برای خودش باشد. بسیار خوب، حالا به پاسخ در آیه ۱۳ نگاه کنید.

چه پاسخی؟ از شادی آواز بخوانید. ای آسمان‌ها، از شادی سرود بخوانید. ای زمین، از شادی تجلیل کنید.

ای کوه‌ها، با شادی سرود بخوانید، زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده و بر آنها رحم خواهد کرد. به آیات ۲۳ و ۲۴ نگاهی بیندازید. چه اتفاقی دارد می‌افتد؟ با شادی سرود بخوانید ۴۴.

چه کسی؟ چه کسی آواز می‌خواند؟ آسمان و زمین، کوه‌ها، درختان. آن چیست؟ چه چیزی آواز می‌خواند؟ طبیعت آواز می‌خواند. بله.

بسیار خوب، حالا برگردیم به فصل اول. قرار است هفته‌ی آینده دوباره این کار را انجام دهیم، اما اشکالی ندارد. آیه‌ی دوم، هیئت منصفه برای رسیدگی به دعوی خدا علیه قومش کیست؟ آسمان‌ها و زمین.

بله. طبیعت شاهد گناهکاری ماست و طبیعت کسی است که از نجات ما شادمان می‌شود. آیا به یاد دارید که پولس در کتاب رومیان چه می‌گوید؟ تمام طبیعت ناله می‌کند و منتظر رستگاری ماست.

طبیعت به خاطر گناهکاری ما نفرین شده است و روزی فرا خواهد رسید که طبیعت رستگار خواهد شد و بنابراین طبیعت از کار این بنده شادمان خواهد شد. در آیه ۴۴ و دوباره در آیه ۴۹. قبل از اینکه این را تمام کنیم، می‌خواهم به آیه نهم نگاهی بیندازید و سپس آن را با آیه ۶۱.۱ مقایسه کنید. روح خداوند بر من است، زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا مؤده را به فقرا برسانم.

او مرا فرستاده است تا دلشکستگان را التیام بخشم، آزادی را به اسیران و آزادی زندان را به کسانی که در بندند اعلام کنم. ۴۹.۹ به زندانیان می‌گوید: بیرون بیایید، به کسانی که در تاریکی هستند، ظاهر شوید. این بنده کیست؟ این بنده ایده‌آل است.

این مسیح است. به طور خلاصه، کار خادم این امکان را برای ما فراهم می‌کند که خادم خدا باشیم. حال سوالی که برای ما باقی می‌ماند این است که چگونه این اتفاق خواهد افتاد؟ این خادمی که به خدا وفادار است، کسی که از رحم فراخوانده شده است، این خادم قرار است آزادی را به اسیران اعلام کند.

نه اسیران بابل، بلکه اسیران گناه. و این سوال در ذهن ما ایجاد می‌شود که او چگونه می‌خواهد این کار را انجام دهد؟ اما خب، همینطور است. در فصل ۴۲، شش آیه کامل از شادی برای وحی این بنده وجود داشت.

و شاید یادتان باشد که در صفحات ۴۱ تا ۴۸ گفتم، همه ارجاعات به جز یکی به ملت مربوط می‌شود. اینجا در صفحات ۴۹ تا ۵۵ باید بگویم، و آن یکی، این بنده‌ای بود که مطیع، حساس، فراخوانده شده توسط خدا، فراخوانده شده تا عهدی با مردم باشد، تا عدالت را برای ملت به ارمغان بیاورد. این همان کسی است که اینجا به آن اشاره شده است.

در فصل ۴۹ تا ۵۵، همه به جز یکی، بنده ایده‌آل هستند. و آن یکی، آخرین مورد در فصل ۵۴ است. بنابراین، یک تغییر جهت جالب در نسبت‌هایی که اینجا انجام می‌دهیم.

من فکر می‌کنم اتفاقی که در آیات ۴۱ تا ۴۸ می‌افتد این است که خدا دارد به نوعی این بنده ایده‌آل را معرفی می‌کند. نکته اصلی او این است که بگوید، تو برگزیده شده‌ای. من تو را طرد نکرده‌ام.

من از شما در پرونده‌ام استفاده خواهم کرد. و اگر در مورد چگونگی وقوع این اتفاق سوالی دارید، خب بگذارید به شما بگویم. من فقط این شخص را به شما معرفی می‌کنم.

حالا، بیایید از راه دیگر برویم. به شما یادآوری می‌کنم که او این کار را برای شما انجام داد، اما تأکید اصلی روی اوست. بسیار خوب.

پس اسرائیل چیست؟ کوه‌ها و تپه‌ها بر این مژده بزرگ بنده سرود می‌خوانند. و اسرائیل در آیه ۱۴ چگونه پاسخ می‌دهد؟ ناباوری. خداوند مرا رها کرده است.

خداوند مرا فراموش کرده است. و شما صدای تپه‌ها و آسمان‌ها و زمین را می‌شنوید که می‌گویند، ای وای این مردم به کوری خفاش‌ها هستند.

و این دقیقاً همان چیزی است که اشعیا گفته است. بنابراین، اگر به فصل ۴۰ آیه ۲۷ نگاه کنید، پاسخی تا حدودی مشابه را در آنجا می‌بینید. میل خدا به رهایی، توانایی او در رهایی، و قصد او برای رهایی آشکار شده است.

و مردم پاسخ می‌دهند، راه من از خداوند پنهان است. حق من توسط خدای من نادیده گرفته شده است. حالا، اینجا در ۴۹۱۴، کمی متفاوت است.

این یکی چه فرقی دارد؟ چه چیزی در ۲۷ ۴۹ از خداوند پنهان است؟ راه و حق من. حالا، در مورد ۴۹ ۱۴ چگونه؟ خداوند مرا رها کرده است. او مرا فراموش کرده است.

خیلی رک و صریح‌تر شده. به روش من بی‌توجهی کرده. شرایط من را درک نمی‌کند.

او مرا رها کرده است. و این سوال داغی خواهد بود که در اینجا مطرح می‌شود. چگونه قرار است بر این رهاشدگی محض غلبه کنیم؟ بله، خدا آنها را رها کرد چون لیاقتش را داشتند.

خودشان این بلا را سر خودشان آوردند. حالا، او چگونه می‌خواهد آنها را به خودش برگرداند؟ بسیار خوب پاسخ خدا چیست؟ در مورد آیه ۱۵ چگونه؟ آیا یک مادر شیرده می‌تواند نوزادش را فراموش کند؟ شاید بتواند، اما من تو را فراموش نمی‌کنم.

من تو را روی کف دست‌هایم حک کرده‌ام. خالکوبی شده. چه دست بزرگی.

نام همه ما آنجا نوشته شده است. حال، اگر به آیات ۱۵ تا ۲۶ نگاه کنید، یک نگرانی رایج در اسرائیل وجود دارد که خدا به آن می‌پردازد. خدا در این آیات چه وعده‌ای می‌دهد؟ او فرزندان شما را به شما بازمی‌گرداند.

چشمانت را بالا بگیر یا آیه ۱۸، چشمانت را بالا بگیر و ببین که همه آنها جمع خواهند شد. خداوند می‌گوید: به حیات من، آنها نزد تو خواهند آمد. همه آنها را مانند زینتی بر خود خواهی پوشید.

آنها را مانند عروس به خود خواهی بست. مطمئناً ویرانه‌های تو در مکان‌های متروک تو، سرزمین ویران شده تو. مطمئناً اکنون برای ساکنان خود بسیار تنگ خواهی شد.

آنان که تو را فرو بلعیدند، دور خواهند بود. فرزندان داغیده‌ات هنوز در گوش‌هایت خواهند گفت: «این مکان برای من تنگ است. جایی برای سکونت من باز کن.»

آنگاه در دلت خواهی گفت، چه کسی اینها را برای من به دنیا آورده است؟ من داغدار و نازا، تبعید شده و طرد شده بودم. چه کسی اینها را بزرگ کرده است؟ من تنها مانده بودم. اینها از کجا آمده‌اند؟ حال، چرا این موضوع باید برای تبعیدشدگان نگران‌کننده باشد؟ تبعیدشدگان معمولاً ناپدید می‌شدند.

خدا این وعده‌ها را به ابراهیم داده بود، اما آنها در تبعید هستند. فرزندان‌شان همگی بابلی‌های خوبی خواهند شد. با گذشت یک نسل، اسرائیل دیگر وجود نخواهد داشت.

و خدا می‌گوید، نه، برعکسش درست خواهد بود. شما می‌گویید، این همه بچه از کجا آمده‌اند؟ بله، آنها را کجا قرار دهیم؟ و می‌بینید، در واقع، دقیقاً همین اتفاق افتاد. قوم عبرانیان فقط در تبعید بودند.

مردم یهودا فقط حدود یک نسل و نیم، از سال ۵۸۶ تا ۵۳۹، یعنی حدود ۴۵ سال، در تبعید بودند. خدا می‌گوید، نه، من نمی‌گذارم این اتفاق بیفتد. شما ناپدید نخواهید شد.

تو نابود نخواهی شد. من زندگی‌ت را حفظ خواهم کرد. تو را به خودم باز خواهم گرداند.

بنابراین آیه ۲۴، آیا می‌توان دعا را از قدرتمندان گرفت یا اسیران یک ظالم را نجات داد؟ خداوند چنین می‌گوید، حتی اسیران قدرتمندان نیز گرفته خواهند شد و غنیمت ظالمان رهایی خواهد یافت. زیرا من با کسانی که با تو ستیز می‌کنند، خواهم جنگید و فرزندان تو را نجات خواهم داد. در فصل ۴۴، او می‌گوید: من آب را بر زمین خشک خواهم ریخت و فرزندان تو مانند نهرهای آب خواهند روید.

و یکی از آنها دست خود را به نام خداوند خواهد نوشت، و دیگری خواهد گفت، من از یعقوب هستم، و دیگری خواهد گفت، من از خداوند هستم. بنابراین آن وعده، نه، نه، من اجازه نخواهم داد که شما به عنوان یک قوم ناپدید شوید. اکنون، باید باور کنم که آن وعده هنوز در مورد قوم یهود صدق می‌کند.

من هیچ راهی نمی‌بینم که بتوانید وجود یهودیان امروز را پس از ۲۰۰۰ سال که ما مسیحیان سعی در خلاص شدن از شر آنها داشتیم، توضیح دهید. آنها آنجا هستند. هنوز یک گروه منسجم هستند.

فکر نمی‌کنم هیچ توضیح خوبی برای این موضوع وجود داشته باشد، جز اینکه خدا همچنان به آنها اهمیت می‌دهد. او همچنان مشتاق آنهاست، آرزویشان را دارد و آنها را زیر دست خود محافظت می‌کند. حالا، از یهودیان بپرسید، بسیاری از آنها خواهند گفت، اگر معنای برگزیده بودن این است، ما دوست داریم بی‌حمایت باشیم.

اما، در واقع، به نظر من آنها هنوز در میان برگزیدگان باقی مانده‌اند. بله، بله. هیتلر، گوبلز و گورینگ ماموریت خود را نابودی یهودیت از روی زمین قرار دادند.

و هیتلرها و گوبلز و گورینگ امروز کجا هستند؟ در یک جای خیلی گرم. بله، بله. بسیار خب، حالا از شما می‌خواهم که به آخرین قسمت از فصل ۲۳ و آخرین قسمت از فصل ۲۶ نگاهی بیندازید.

در اینجا عباراتی وجود دارد که ما در این مطالعه و مطالعات دیگر با آنها مواجه شده‌ایم. هدف خدا چیست؟ بله، بله. شما خواهید دانست، این آیه ۲۳ است، و چه کسی در آیه ۲۶ خواهد دانست؟ تمام

بشر، همه انسان‌ها خواهند دانست که من یهوه، نجات‌دهنده تو، نجات‌دهنده تو، قادر مطلق یعقوب هستم.

هدف خدا این است که ما او را بشناسیم. پولس این را در کتاب فیلیپیان مطرح می‌کند. او می‌گوید، اینها تمام دستاوردهای من هستند.

تعداد خیلی خیلی کمی از مردم دنیا می‌توانند با این فهرست مطابقت داشته باشند، اما به شما می‌گویم، من همه اینها را کود می‌دانم. من خوشحال بوده‌ام که همه چیز را از دست بدهم، احمق خطاب شوم، تا بتوانم مسیح را بشناسم و در او یافت شوم. نه برای اینکه بتوانم نجات پیدا کنم.

نه برای اینکه گناهانم بخشیده شوند. هیچ کدام از این‌ها اشکالی ندارد، اما هدفی که توجه پولس را جلب می‌کند این است که من می‌خواهم او را بشناسم، همه چیز را در مورد او بدانم، او را به عنوان ناجی شخصی‌ام بشناسم، او را به عنوان ناجی شخصی‌ام بشناسم. او را به عنوان منجی شخصی‌ام بشناسم، او را به عنوان دوستم بشناسم.

دقیقاً، دقیقاً. می‌دانید که پولس وقتی می‌گوید جدی است، و من می‌خواهم او را در رنج‌هایش بشناسم. اگر کسی که من عاشقش شده‌ام مجبور بوده از تپه جلجتا بالا برود، پس من هم می‌خواهم با او به آنجا بروم.

حالا میدونی که اون جدیه. حالا میدونی که اون جدیه. اوه آره، می‌خوام وقتی هوا آفتابیه بشناسمش.

می‌خواهم وقتی همه چیز خوب پیش می‌رود او را بشناسم. پولس می‌گوید می‌خواهم او را تا جلجتا بشناسم. چون، او می‌گوید، می‌دانم که در آن سوی جلجتا رستخیزی در راه است.

او صرفاً یک مازوخیست نیست. خب، عیسی رنج کشید، پس من هم می‌خواهم رنج بکشم. نه، عیسی رنج کشید تا از مردگان برخیزد، و این همان چیزی است که من می‌خواهم.

خب، بریم سراغ ادامه. این بخش، همونطور که توی برگه‌ات نوشتی، از آیه ۳، از آیه ۴۹، ۱۴ تا ۵۰. ادامه داره. تو منو رها کردی. نه، من رها نکردم، و این مدرکیه که قراره ببینی.

تو بچه‌های بیشتری خواهی داشت، بیشتر از آنچه که بتوانی تصور کنی. چرا؟ چون من نجات‌دهنده‌ی تو هستم. خب، یک دقیقه صبر کن.

فصل ۵۰، آیات ۱، ۲ و ۳. حال، من در پس‌زمینه در مورد آن با شما صحبت کردم. تبعیدیان، یهوه را به طلاق دادن یهودا متهم می‌کردند. رها شده «و» «طلاق یافته» هر دو یک کلمه هستند.

تو ما را طلاق دادی. خب، قانون خیلی واضح می‌گوید که شوهر نمی‌تواند با زن مطلقه دوباره ازدواج کند، انگار که آن زن با شوهر دیگری رابطه داشته است. پس، تو ما را طلاق دادی.

تو نمی‌توانی ما را پس‌گیری. یا به تعبیری دیگر، تو مجبور شدی ما را بفروشی تا بدهی طلبکارانت را پردازی. بنابراین، تو نمی‌توانی ما را پس‌گیری، و خدا می‌گوید، طلاقنامه مادرت کجاست؟ چه کسی گفته من تو را طلاق داده‌ام؟ من تو را به کدام یک از طلبکارانم فروخته‌ام؟ به خاطر گناهانت، تو فروخته شدی.

به خاطر گناهان تو، مادرت را از خانه بیرون کردند. اما نکته اصلی این است که نه، خدا مجبور نشد این کار را. برخلاف میلش انجام دهد. بابلی‌ها این کار را با او نکردند، هرچند او می‌خواست از آن جلوگیری کند.

نه، این اتفاق افتاد چون او تصمیم گرفت این کار را انجام دهد، و با انتخاب آزادانه‌ی این کار، او آزادانه قادر است شما را دوباره بازگرداند. حال، آیه‌ی ۲، چند تفسیر ممکن در آنجا وجود دارد. یک احتمال این است که کسی نبود که شفاعت کند و از این طریق از تبعید جلوگیری کند.

به نظر می‌رسد حزقیال اینطور صحبت می‌کند. کسی نبود که در این فاصله بایستد. حالا، دوباره، این زبان سامی است، و سامی اغراق‌آمیز است.

آیا وقتی تبعید فرا رسید، هیچ فرد صالحی در یهودا وجود نداشت؟ نه، افراد صالحی بودند، اما تعدادشان کافی نبود. و اینجا هم همینطور. آیا کسی نبود که شفاعت کند؟ بله، افرادی بودند که شفاعت می‌کردند، اما تعدادشان کافی نبود.

با این حال، این احتمال هم وجود دارد که آیه بگوید، اکنون هیچ کس در میان شما تبعیدیان نیست که بتواند شما را رهایی بخشد، اینطور نیست؟ پس، آیا دست من کوتاه شده است؟ اگر هیچ کس نیست، اگر در زمان تبعید هیچ فرد صالحی وجود نداشت، اگر در آن زمان هیچ شفيعی وجود نداشت، اگر اکنون هیچ کس نیست که بتواند شما را رهایی دهد، آیا این بدان معناست که من نمی‌توانم؟ نه. حال، این موضوع دست و بازو بسیار مهم خواهد بود. از شما می‌خواهم که به این موضوع توجه دقیقی داشته باشید.

این دو به جای یکدیگر برای صحبت در مورد قدرت نجات خدا استفاده می‌شوند، و به ویژه در مطالعه هفته آینده ما، نحوه‌ی عملکرد آن بسیار مهم خواهد بود. بنابراین، به فصل ۵۰ آیات ۴ تا ۹ می‌رسیم. این سومین باری است که بنده صحبت می‌کند. اولین مورد در فصل ۴۲، دومین مورد در فصل ۴۹ و این سومین مورد است.

خداوند متعال زبان اهل کتاب را به من عطا کرده است تا بدانم چگونه با کلام، خسته را یاری کنم. هر صبح او بیدار می‌شود، گوش مرا بیدار می‌کند تا مانند کسانی که کتاب را خوانده‌اند بشنوم. خداوند متعال گوش مرا باز کرده است و من سرکش نبوده‌ام.

به عقب برنگشتم. پشتم را به کسانی که می‌زنم، و گونه‌هایم را به کسانی که ریشم را می‌کنند، دادم. رویم را از رسوایی و آب دهان نپوشاندم، بلکه خداوند خدا مرا یاری کرد.

از این رو، رسوا نشده‌ام. از این رو، روی خود را چون سنگ خارا ساختم. می‌دانم که رسوا نخواهم شد.

یادت هست قبلاً در مورد شرمساری بهت چی گفتم؟ فکر رسوایی به خاطر چیزی که بهش اعتماد کردی و تو رو شکست داد. من شرمنده نخواهم شد. اونی که از من دفاع می‌کنه نزدیکه.

کیست که با من ستیز کند؟ بیایید با هم برخیزیم. دشمن من کیست؟ بگذارید به من نزدیک شود. اینک، خداوندگار یهوه مرا یاری می‌کند.

چه کسی مرا گناهکار اعلام خواهد کرد؟ اینک، همه آنها مانند جامه مندرس خواهند شد. بید آنها را خواهد خورد. بسیار خوب.

در مورد این شخص از این متن چه می‌توانیم بگوییم؟ بیایید کمی عجله کنیم. زمان ما دارد به سرعت می‌گذرد. در مورد او چه می‌توانیم بگوییم؟ بسیار خوب.

او اطاعت خواهد کرد. او مصمم است که اطاعت کند. بگذارید اینطور بگویم

. خیلی خب. دیگه چی؟ باشه. اون یه مشوقه

. دیگه چی؟ باشه. بله. باشه

. دیگه چی؟ باشه. باشه. خیلی خب

. چی؟ نور. باشه. یه گوش برای شنیدن چطوره؟ اون میشنوه و حرف میزنه

یه چیز دیگه هم هست که خیلی مهم گفته شده. قراره رنج بکشه، نه؟ بله. و فکر کنم می‌تونیم فرض کنیم که صریحاً گفته نشده، اما می‌تونیم فرض کنیم که ناعادلانه رنج می‌کشه

او می‌گوید هیچ‌کس نمی‌تواند مرا گناهکار بداند. باز هم می‌گویم، ما در مورد ملت صحبت نمی‌کنیم. اگر سوالی در این مورد وجود داشته باشد، فکر می‌کنم در آیه ۱۰ پاسخ داده شده است

یادتان هست در مورد شعر عبری چه گفتم؟ ویژگی اصلی شعر عبری چیست؟ موازی‌سازی مترادف. مصرع دوم همان حرف مصرع اول را می‌زند، اما با کلماتی کمی متفاوت. پس به آیه ۱۰ نگاه کنید

بر اساس این تشبیه، بنده کیست؟ خداوند. اگر از خداوند بترسید، از صدای بنده اطاعت می‌کنید. اگر از صدای بنده اطاعت کنید، از خداوند می‌ترسید

. بنده با یهوه برابر دانسته می‌شود. ای خدای من. پس اگر از صدای بنده اطاعت کنی، از خداوند می‌ترسی

. و مسئله‌ای که آنجا مطرح می‌شود، همانطور که شما اینجا برجسته کردید، اعتماد مطلق به خداوند است، اعتماد به او در مواجهه با بی‌عدالتی، در مواجهه با رنجی که سزاوار آن نیستیم. و دوباره، از خود می‌پرسیم خب، این از کجا می‌آید؟ چرا؟ خب، چرا این شخص رنج می‌کشد؟ چرا با او رفتار می‌شود؟ چرا با او بدرفتاری می‌شود؟ و ما هنوز جواب را نمی‌دانیم

بنابراین، اگر در تاریکی راه بروید، راه حل چیست؟ طبق آیات ۱۰ و ۱۱، شما دو انتخاب دارید. می‌توانید برای خودتان آتش روشن کنید، و چه اتفاقی خواهد افتاد؟ نه، در عذاب خواهید خوابید. خودتان را خواهید سوزاند.

. و چقدر این درست است. چقدر این درست است. من با آموزش خودم راهم را روشن خواهم کرد

من راهم را با دستاوردهای خودم روشن خواهم کرد. من راهم را با قدرت خودم روشن خواهم کرد. من راهم را با عشق انسانی روشن خواهم کرد

و خدا می‌گوید، موفق باشید. با این حال، آیه ۱۰ چه می‌گوید؟ اگر هیچ نوری ندارید، چه باید بکنید؟ به نام خداوند توکل کنید و به خدای او توکل کنید. آیا در این کتاب چیزی در مورد توکل شنیده‌ایم؟ اگر نشنیده‌ایم، شما اینجا نبوده‌اید.

بله، بله. تمام پایه و اساس بندگی، اعتماد مطلق به خداست، و ما می‌توانیم به خاطر لطف او به او اعتماد کنیم. بسیار خب، پس به سراغ ۵۱ بروید

توجه کنید که عبارت «گوش دادن» چند بار اینجا تکرار شده است. ای پیروان عدالت، به من گوش دهید. آیه چهارم، به من توجه کنید، قوم من، به من گوش دهید، ملت من.

آیه هفت، ای کسانی که پارسایی را می‌شناسید، به من گوش دهید. او با چه کسی سخن می‌گوید؟ آیا آن را دریافتید؟ ای کسانی که پارسایی را می‌جوئید. آیه چهارم، ای قوم من.

آیه هفت، شما که می‌دانید چه چیزی درست است. حالا، چرا خدا این افراد را خطاب قرار می‌دهد؟ خب آنها کم‌شنوا هستند. نظر شما چیست؟ چرا باید به این افراد چیزی بگویید؟ بسیار خب، فکر می‌کنم دقیقاً درست است.

اینها افرادی هستند که، خوب یا بد، واقعاً به دنبال حق و عدالت هستند. بنابراین، این احتمال وجود دارد که آنها آنچه را که قرار است گفته شود بشنوند. بله، بله، بله، بله.

و دوباره، می‌توانیم در مورد وضعیت تبعیدیان فکر کنیم. فکر می‌کنم مطمئناً حداقل سه گروه از مردم را داریم. کسانی که به دنبال عدالت هستند.

کسانی که عدالت را مسخره می‌کنند و می‌گویند، هی، اینها همه دیوانگی است. ما فقط باید بابلی‌های خوبی شویم زیرا آموزه‌های کتاب مقدس اشتباه است. و بعد شما کلی آدم را در این وسط دارید که فقط زنده می‌مانند.

احتمالاً امید زیادی برای این افراد وجود ندارد. اما اگر این افراد مقاومت کنند و تسلیم نشوند و واقعاً به کلام خدا ایمان داشته باشند، امیدی هست که بتوانند روی این افراد تأثیر بگذارند. بنابراین، خدا به آنها چه می‌گوید؟ آیه ۲، به ابراهیم، پدرتان، نگاه کنید.

به یاد داشته باش که از کجا آمده‌ای. این را فراموش نکن. آیه ۳، زیرا خداوند صهیون را تسلی می‌دهد.

این اولین تسلی است، و امیدوارم یادتان باشد، چیزی که قبلاً گفتم، اینکه تسلی بهترین ترجمه نیست. تشویق کردن، تقویت کردن کلمه بهتری است. اما این اولین باری است که این کلمه از فصل ۴۰ به بعد ظاهر می‌شود.

یکی از دلایلی که فکر می‌کنم فصل ۴۰ مقدمه‌ای بر تمام فصل‌های ۴۱ تا ۵۵ است، همین است. بنابراین می‌خواهم شما را تشویق کنم. ادامه دهید.

آیه ۴، تورات از من صادر خواهد شد. من عدالت خود را برای قوم‌ها نور خواهم ساخت. عدالت من نزدیک است.

نجات من آشکار شده است. بازوان من قوم‌ها را داوری خواهد کرد. و ساحل و اقصای زمین، چه بدانند و چه ندانند، به من امیدوارند.

آنها منتظر بازوی من هستند. پس ای کسانی که در جستجوی عدالت هستید، تسلیم نشوید. نجات من در راه است و برای جهان خواهد بود.

چشمان خود را به سوی آسمان بلند کنید. به زمین زیر پایتان نگاه کنید. آسمان مانند دود ناپدید می‌شود.

زمین مانند جامه‌ای کهنه خواهد شد و ساکنان آن نیز به همین شکل خواهند مرد، اما نجات من جاودانه خواهد بود.

عدالت من هرگز متزلزل نخواهد شد. آسمان و زمین، آنها خواهند گریخت. اما نجات من، عدالت من تا ابد پایدار خواهد ماند.

فراموشش نکن. پس، آیه ۷، از سرزنش مردم نترس و از توهین‌هایشان هراسان نشو. عزیزم، همانجا بمان.

این نسخه از «اسوالد زنده» است. بید آنها را مثل لباس خواهد خورد. اما پارسایی من تا ابد باقی خواهد ماند.

نجات من برای همه نسل‌ها. بنابراین، واضح است که او به دنبال تشویق این افرادی است که شاید کمی مردد هستند. خدا می‌گوید، این کار را نکنید.

بایستید. محکم بایستید. آه، چقدر این برای من و شما صادق است، وقتی می‌بینیم که مسیحیت در اطرافمان در حال نابودی است.

فکر می‌کنم فصل ۵۱، آیات ۱ تا ۸، برای ماست. صبر کنید. خب، آنها چه واکنشی نشان می‌دهند؟ آیه ۹، بیدار شو، ای بازوی خداوند.

شما مردم کجا بودید؟ اما حداقل، حداقل، آنها دارند واکنش نشان می‌دهند. یک بار دیگر، این بازو است. خب، ما آن را دو بار، آیه ۵، دیده‌ایم.

بازوان من قوم‌ها را داوری خواهد کرد. سواحل و اقصای زمین به من امید دارند. منتظر بازوی من هستند.

یادت هست، صبر کن؟ اقصی نقاط زمین به بازوی قدرتمند نجات خدا توکل می‌کنند. خب، دوباره اینجاست. بیدار شو، بازوی خداوند.

و آنها از کنایه به اسطوره باستانی خلقت استفاده می‌کنند. تو کسی هستی که واقعاً هرج و مرج را نابود کردی، و این کار را در دریای سرخ انجام دادی. رستگاری تمام چیزی است که تو به دنبال آن هستی.

و سپس، در اینجا ۵۱، ۱۱ آمده است. فدیه شدگان خداوند باز خواهند گشت و با سرود به صهیون خواهند آمد. شادی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود.

آنها شادی و خوشی را خواهند یافت. غم و اندوه و آه و ناله از بین خواهد رفت. من، من هستم که شما را تشویق می‌کنم.

تو کیستی که از انسانی که می‌میرد می‌ترسی، یا از پسر آدم که مانند علف آفریده شده، و فراموش کرده‌ای؟ آیا فکر می‌کنی من تو را فراموش کرده‌ام؟ تو خداوند، خالق خود را که آسمان‌ها را گسترانید و پایه‌های زمین را نهاد، فراموش کرده‌ای، و پیوسته تمام روز از خشم ستمگر می‌ترسی. می‌خواهی من بیدار شوم؟ تو باید بیدار بمانی، نه اینکه در تمام چیزهایی که پیش می‌آید غرق شوی، و توجه ما را از نجات‌دهنده‌مان منحرف کنی. پس، خدا اینجا چه می‌کند؟ او این مردم را تشویق می‌کند که ایمان بیاورند، به یاد بیاورند که او کیست، به یاد بیاورند که چه کاری انجام داده است.

بنابراین، در آیه ۱۷، چه کسی باید بیدار شود؟ اورشلیم باید بیدار شود. این بازوی خداوند نیست که باید بیدار شود، بلکه اورشلیم است که باید بیدار شود. و در دقایق پایانی، می‌خواهم به یک استعاره نگاهی بیندازید.

آیه ۱۷. شما از دست خداوند نوشیدید، چه؟ از جام خشم او. شما جام، جام سرگشتگی را تا ته نوشیدید

، اکنون، آیه ۲۱. ای ستم‌دیدگان، ای مستان، ای مستان، اما نه از شراب، این را بشنوید. پروردگار شما، یهوه خدای شما، که از حق قوم خود دفاع می‌کند، چنین می‌گوید: اینک، جام سرسام‌آور و کاسه خشم خود را از دست شما گرفته‌ام، دیگر نخواهید نوشید.

باشه، پس می‌گه، تو ازش خوردی، اما دیگه تموم شده، و دشمنانت قراره ازش بنوشن. اما سوال اینه که خدا چگونه می‌تونه اون جام رو از دست ما بگیره؟ ما لیاقتش رو داریم. جام او، بله، و جام او در باغ جتسیمانی به نمایش گذاشته شده.

یادت هست عیسی چه گفت؟ اگر ممکن است، بگذار این جام از من بگذرد. با این وجود، کارت تمام خواهد شد. جام سرگشتگی، جامی که از تمام گناهان پلید بشریت پر شده است.

خدا می‌گوید من آن را از دست تو خواهم گرفت. من آن را به دست دشمنت خواهم سپرد. اما تنها راهی که او می‌تواند آن را از دست ما بگیرد این است که خودش آن را بنوشد و تا ته بنوشد.

بله، شما بندگان من هستید. و سوال این است که چگونه؟ او چگونه می‌تواند باشد؟ ما چگونه می‌توانیم بندگان او باشیم؟ تنها اگر راهی پیدا شود که آن جام را از دست ما بگیرد.

بیایید دعا کنیم. اوه، خداوند عیسی. شکر. شکر. شکر. که وقتی پدر گفت، پسر، راه دیگری نیست. تو جام را برداشتی و آن را تا ته نوشیدی. شکر. کم‌کم کن، خداوند.

در بحبوحه کلیسای رو به زوال، در بحبوحه فرهنگی که به نظر می‌رسد مصمم است هر چه سریع‌تر خود را نابود کند. به ما کمک کن تا بایستیم، شادمانه، آرام و پیروزمندانه بایستیم. زیرا تو آمده‌ای تا ما را تشویق کنی.

تو، به قدرت روح القدس خود، آمده‌ای تا ما را قادر به ایستادن کنی. ای خداوند، به ما کمک کن تا با آگاهی از آنچه در مسیح انجام داده‌ای و با اطمینان از آنچه در پایان این عصر انجام خواهی داد، بایستیم و پس از انجام همه کارها، بایستیم. به نام تو دعا می‌کنیم. آمین.

این دکتر جان اسوالست است که در حال تدریس در مورد کتاب اشعیا می‌باشد. این جلسه شماره ۲۴، اشعیا فصل‌های ۴۹ تا ۵۱ است.